

دکتر الین فیلیپس، ادبیات عهد عتیق، سخنرانی ۲۸، الیشع، اخاب، آشور، پایان پادشاهی شمالی

الین فیلیپس و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

همانطور که می‌بینید، اطلاعاتی‌های امروز برای شما. این یکی از بهترین داستان‌های من است. خب، بیایید با خواندن شروع کنیم. آیا این فوق‌العاده نیست، یا کاملاً فوق‌العاده نیست؟ فقط فکر کنید، یکی از این روزها من به چه چیزی روی خواهم آورد؟ نوعی سخنرانی. بیایید اوسه شالوم خود را بخوانیم. باز هم، احتمالاً بخش‌هایی از این را خیلی خوب به خاطر نمی‌آورید، زیرا وقتی به بخش همخوانی می‌رسیم، همه جا پخش و پلا می‌شود.

اما بیایید ببینیم با این چه کاری می‌توانیم انجام دهیم. می‌توانید بگذارید صدایتان در آن گروه کر بچرخد، و احتمالاً می‌توانید برخی از نت‌ها را درست بزنید زیرا آنها کارهای نسبتاً عجیبی انجام می‌دهند. به هر حال، این یک آهنگ عبری کوچک و دوست‌داشتنی است که امیدوارم اگر زمانی به کنیسه رفتید، با آن مواجه شوید.

همچنین، با کمی فکر کردن به آینده، مراسم یادبود بازماندگان هولوکاست در ۲۱ آوریل در دبیرستان پی‌بادی برگزار می‌شود. آنها همیشه این سرود را آنجا هم می‌خوانند. احتمالاً کمی بعدتر در مورد آن بیشتر صحبت خواهیم کرد، اما اگر می‌توانید، شما را تشویق می‌کنم که در آن شرکت کنید.

بدیهی است که هر سال، تعداد بازماندگان هولوکاست کاهش می‌یابد. و بنابراین، این زمانی است که واقعاً به آنها ادای احترام کنیم و بخشی از یادآوری چیزی باشیم که در ذهن آنها بسیار وحشتناک است، اما با این حال آنها زنده مانده‌اند. و گروه کوچکی از بازماندگان واقعاً خوب در ساحل شمالی وجود دارند.

آیا کسی از شما صدای سونیا ویتز را وقتی که در پاییز در دانشگاه بود، شنید؟ او احتمالاً گویاترین سخنگوی آن جامعه‌ی فوق‌العاده‌ای است که اینجا حضور دارد. خب، بیایید در شروع کمی وقت بگذاریم و با هم دعا کنیم. و سپس به کار امروزمان پردازیم. خدای مهربان، پدر آسمانی ما، منجی گرانها، روح القدس حقیقت

از تو بسیار سپاسگزارم که خود را به ما آشکار کردی، به خصوص به عنوان شخص عیسی مسیح. کلمه مجسم، پدر، با نزدیک شدن به ایام عید پاک، سپاسگزاریم که می‌توانیم دوباره ذهن و قلب خود را به اعماق، عشق تو نسبت به ما از طریق مسیح معطوف کنیم. بنابراین، در حالی که این روزهای آینده را سپری می‌کنیم به ما کمک کن تا با صرف وقت، فداکاری و نیت، دوباره به یاد آوریم که رهایی ما و پرداخت آن بها برای تو چه معنایی داشته است.

پدر، من برای هر یک از ما که این آخر هفته سفر می‌کنیم دعا می‌کنم که به ما در سفر رحمت و امنیت عطا کنی، که از ما به عنوان چراغی در خانواده‌ای که ممکن است به آنجا برویم، استفاده کنی، و در واقع، ما نیز به سلامت برگردیم. باشد که این زمان، زمان ترمیم برای هر یک از ما باشد. لطفاً این روز را از طریق کلامت به ما بیاموز.

ما می‌دانیم که قدرت دارد. کمکمان کن تا قدرت روح تو را که در قلب‌ها و زندگی‌هایمان کار می‌کند، خاموش نکنیم. و بنابراین، همه این چیزها را با جسارت و شکرگزاری به نام مسیح، ناجی‌مان، درخواست می‌کنیم، آمین.

خب، داریم ادامه می‌دهیم. دفعه‌ی قبل، بعد از سفر ادبیات حکمت‌آمیزمان، دوباره شروع به تاریخ‌نگاری کردیم و از تقسیم پادشاهی تا زمان الیاس پیش رفتیم. شاید یادتان باشد که این ۷۵ سال اول چیزی بود که ما آن را پادشاهی تقسیم‌شده می‌نامیم.

و فقط برای اینکه کمی مرور کنم، می‌خواهم چند سلسله مختلف در پادشاهی شمالی بشناسید؟ حدس می‌زنم چهار تا، بله، درست است. و ما در مورد سه تای اول صحبت کردیم. آنها چه بودند؟ می‌توانید پیش‌نمایشی از آنها را ببینید.

نه، این یک پیش‌نمایش نیست، یک مرور است. اگر به یادداشت‌هایتان نگاه کنید، چه کسی اولین سلسله را شروع می‌شود. کسی یادش B شروع می‌شود، یربعام، پسر نبط. پس از او، با L در پادشاهی شمالی آغاز کرد؟ با هست؟ کسی یادداشتی دارد؟ من قصد دارم نمودار را به زودی اینجا بگذارم، اما فقط می‌خواهم ببینم کجا هستیم.

آره، کریستینا. آره، باشا، خوبه. و سومی، عمری، محشره.

خب، پادشاهی تقسیم‌شده، پایان پادشاهی شمالی. این نموداری است که داریم به آن نگاه می‌کنیم و باید اشاره‌گر خودم را پیدا کنم. دفعه‌ی قبل از طریق یربعام، سلسله‌ی باشا، به جایی رسیدیم و عمری را به همراه پسرش اخاب روی میز داشتیم.

و البته، متأسفانه، اخاب و ایزابل بیشتر به این دلیل شناخته می‌شوند که مسئول وارد کردن پرستش بعل به عنوان دین دولتی بودند. و البته این همان زمینه‌ای بود که در آن ایلیا برای خدمت فراخوانده می‌شود. به طور خاص، ما آن رویارویی بین ایلیا و پیامبران بعل و اشاره را در کوه کرمل داریم.

دفعه‌ی قبل تقریباً همین‌جا تمام کردیم. بگذارید به شما بگویم امروز کجا می‌رویم. قرار است امروز روی پادشاهی شمالی تمرکز کنیم، باشه؟ خب، اگر با خودتان فکر می‌کنید، خب، چه اتفاقی برای این بچه‌ها افتاد؟ به امید خدا، یک هفته‌ی دیگر، وقتی بعد از تعطیلات عید پاک برگردیم، به آنجا می‌رسیم.

ما به پادشاهی جنوبی می‌پردازیم و به آنها و چند مورد دیگر می‌پردازیم. اما هدف ما امروز این است که دوباره با اخاب شروع کنیم زیرا چند واقعه وجود دارد که از نظر اخاب بسیار مهم هستند. خیلی سریع از اخاب به ییهو می‌رویم.

او قرار است شخصیت مهمی باشد. سپس به یربعام دوم می‌پردازیم. البته در کتاب مقدس از او به عنوان یربعام دوم یاد نشده است، اما او دومین یربعامی است که از راه می‌رسد.

بنابراین ما به این ترتیب او را برجسب‌گذاری می‌کنیم تا از یربعام، پسر نباط، متمایز شود. و در نهایت، یک گروه کامل از پادشاهان که خیلی دوام نیاوردند، دوم پادشاهان، فصل ۱۵. اگر آن را برای امروز خوانده باشید، می‌دانید که وحشت پایان پادشاهی شمالی، منظورم این است که اوضاع به هم ریخته است.

و به نظر می‌رسد که در این منطقه و آن منطقه درگیری‌های داخلی و فرقه‌گرایی وجود دارد. بنابراین، اوضاع در نزدیکی سقوط شمال وحشتناک است. ما همچنین می‌خواهیم کمی روی ...تمرکز کنیم، خب، در مورد الیشع هم صحبت خواهیم کرد، اما می‌خواهیم به زمینه اولین پیامبران مکتوب خود، هوشع، عاموس و یونس، نگاهی بیندازیم.

، و امروز، همانطور که در مورد برخی از حاکمان بین‌المللی که در آن زمان اهمیت داشتند صحبت می‌کنیم، قصد داریم زمینه را برای درک برخی چیزها، به ویژه در مورد یونس، فراهم کنیم. و قرار است حدود یک هفته و نیم دیگر به یونس پردازیم. بنابراین، این تقریباً همان جایی است که امروز به آن می‌پردازیم.

بیاید کمی در مورد قدرت‌های بزرگ بین‌المللی مان صحبت کنیم. باز هم، سعی می‌کنم پیش‌زمینه‌ای ارائه دهم تا این متونی را که می‌خوانید، به ویژه در کتاب دوم پادشاهان و همچنین موارد مشابه در تواریخ، در آن بگنجانیم. اول از همه، آشور، نام‌هایی که از قبل با آنها آشنا هستیم.

به ویژه، شلمانسر سوم. شما در عهد عتیق مطالبی مشابه شلمانسر سوم می‌خوانید که از خاندان عمری و اخاب نام می‌برد. و همچنین یک سنگ ایستاده کوچک بسیار جالب وجود دارد.

کسی است که برای G حالا می‌دانید که به آن چیزها ستون سنگی می‌گویند. سنگ ایستاده‌ای که نشان می‌دهد ادای احترام به شلمانسر می‌آید. باز هم، شما این را در عهد عتیق خوانده‌اید.

دارم به کم ازش می‌گذرم. ما تیگلات-پیلسر سوم رو هم داریم. آگه از نوشتن همه اینا خیلی راضی نیستی، دو راه برای کنار اومدن باهاش وجود داره. می‌تونی همون کاری رو بکنی که متن کتاب مقدس می‌کنه.

خب، گاهی اوقات او را پول صدا می‌زنند. بنابراین، وقتی پول را می‌خوانید، منظور تیگلات-پیلسر سوم است. یا TP3 می‌توانید فقط بنویسید.

متن کتاب مقدس این کار را نمی‌کند، اما این خلاصه‌ای از صحبت در مورد تیگلات-پیلسر سوم است. من کمی بیشتر در مورد آنها نیز خواهم گفت. سپس، درست در پایان پادشاهی شمالی، تقریباً در زمان ۷۲۲، زمانی که پادشاهی شمالی در حال سقوط بود، ما این دو نام را داریم، شلمانسر پنجم و سارگون دوم.

هم همینطور، در متن TP3، هر دوی آنها چهره‌های مهمی هستند. هر دوی آنها در حال ظهور هستند، خب کتاب مقدس هم آمده است. حالا، آشور قرن‌هاست که قدرت را در دست گرفته است.

از قرن نهم، این روند رو به افزایش است و به ویژه در قرن هشتم، آنها با نابودی پادشاهی شمالی، به طور ویژه قدرتمند خواهند شد. خب، اول از همه، آنها پادشاهی شمالی را کاملاً مطیع و خراجگزار خود می‌کنند، اما سپس آنها را نیز به اسارت می‌گیرند. برای اینکه کمی از ماهیت آشوریان برایتان روشن کنم، گزیده‌ای از بنای یادبودی را که توسط آشور ناصر پال دوم ساخته شده است، برای شما خوانده‌ام.

حالا، او قرار است قبل از شلمنصر سوم باشد، اما فقط به این اکتفا کنید. در واقع، اگر تاریخ دقیق می‌خواهید، از ۸۸۳ تا ۸۵۹ است، به هر قیمتی که شده. اما من این را برای شما می‌خوانم چون امیدوارم به شما درکی از وحشتی که چشم‌انداز آشور و کنترل آشوریان می‌توانست برای بنی اسرائیل داشته باشد، بدهد.

خیلی خب؟ ممکن است شهرت خوبی نداشته باشند. این می‌تواند توضیح دهد که چرا کسی مثل یونس، که به او گفته شده بود، و ما قرار است حدود یک هفته و نیم دیگر او را مطالعه کنیم، کسی مثل یونس که به او گفته شده بود، به نینوا برود و نبوت کند. شاید وقتی این را در ذهنمان جا بیندازیم، بتوانیم بفهمیم که چرا یونس به جای شرق، در جهت مخالف حرکت کرد و به غرب رفت.

فقط گوش کن. این آشور ناصر پاله که داره لاف می‌زنه. من پوست کندم. اوه، راستی، پوست کندن کسی یعنی چی، پوست کندن؟ کسی میدونه؟ اصلاً چیز خوبی نیست.

نیک، در واقع برای بریدن پوستشان است. کار خیلی زشتی است، باشه؟ من پوست تمام رؤسای را که شورش کرده بودند کندم و ستون را با پوستشان پوشاندم - بعضی‌ها را داخل ستون گذاشتم.

بعضی‌ها را با میخ به ستون کوبیدم. بعضی‌های دیگر را به میخ‌های چوبی دور ستون بستم. و این بنای یادبود اوست به خاطر لاف زدن در مورد تمام کارهایی که انجام می‌دهد، درست است؟ خیلی‌ها را در مرز سرزمین خودم، پوست کندم.

به عبارت دیگر، نه تنها دشمنان آنجا، بلکه مردمی که علیه او شورش کرده بودند را هم. پوست‌هایشان را روی دیوارها پهن کردم و اعضای بدن افسرانی را که شورش کرده بودند، بریدم. این دقیقاً کار شادی نیست.

و دوباره، فقط یک برش کوچک. اوه، اگر داریم درباره پرواز صحبت می‌کنیم، این یک جناس بد است. متاسفم.

ببخشید. اما این فقط کمی به شما تصویر می‌دهد که چرا اسرائیل، و به ویژه پیامبری از اسرائیل به نام یونس، واقعاً مشتاق نبود که هیچ نوع پیامی از جانب خداوند به این قوم ارائه دهد. و البته، وقتی یونس را بررسی کنیم، حتی بیشتر خواهیم فهمید زیرا ماهیت آن پیام بسیار قابل توجه است.

خب، چند نکته‌ی دیگر را هم می‌خواهیم به خودمان یادآوری کنیم. ما هنوز می‌خواهیم نام بن حداد را در صفحه‌ی رادارمان نگه داریم، چون شما هم دارید درباره‌ی او می‌خوانید. و بعد، بن حداد توسط شخصی به نام حزائیل ترور می‌شود.

اگر متون مشابه عهد عتیق را خوانده باشید، اتفاقاً متن بسیار مهم دیگری درست در سال ۱۹۹۲ در دن کشف شد. اکنون می‌دانیم که دن در بخش شمالی کشور قرار دارد، زیرا تاریخ و جغرافیای خود را بررسی کرده‌ایم و آن را در آنجا دیده‌ایم. اتفاقاً وقتی بیل مکانیکی تل دن در آنجا کار می‌کرد، اواخر بعد از ظهر خورشید دقیقاً در جهت درست می‌تابید.

آنها در شرف پایان دادن به حفاری آن روز بودند و زنی که در محل بود، و درست به خاطر دارم، در آنجا مشغول عکاسی بود. او اتفاقاً متوجه شد که چون سایه‌ها درست روی سنگ می‌افتادند، سنگی وجود دارد که کتیبه‌ای روی آن است. و در واقع، در سال بعد، نه تنها ۱۹۹۲، بلکه در سال ۹۳ نیز، آنها قطعاتی از این کتیبه را پیدا کردند، و آنچه روی آن است، یا باید بگویم، اساساً لاف زدنی از جانب حزائیل است، ظاهراً در مورد کاری که با خاندان داوود و اسرائیل انجام داده بود.

حالا، دلایل زیادی برای اهمیت این موضوع وجود دارد. برای اینکه متوجه شوید، می‌توانید نمونه‌های مشابه عهد عتیق را بخوانید. فقط فکر کردم کلمه «سالنامه‌ها» را اشتباه نوشته‌ام.

بسیار خب. به هر حال، این فقط یه پاورقی کوچیک برای اونایی از شماست که در حال مطالعه‌ی کتاب مقدس هستن یا به این جور چیزا علاقه دارن. یه مکتب فکری کامل وجود داره که میگه، خب، واقعاً سلسله‌ی داوودی وجود نداشته.

آیا قبلاً در مورد این موضوع صحبت کرده‌ام؟ فکر می‌کنم وقتی در مورد برخی از بناهای یادبود در اورشلیم از زمان داوود صحبت کردم، این کار را کرده‌ام. به هر حال، یک مکتب فکری کامل، به نام مینیمالیست‌ها می‌گوید که واقعاً خانه داوود نبوده است. واقعاً سلسله داوودی وجود نداشته است.

واقعاً هیچ پادشاه داوود و سلیمان مهمی وجود نداشتند. همه این مطالب ساخته و پرداخته شده بود، و چندین قرن بعد هم ساخته شد، تا به اسرائیل کمی تاریخ بدهد. خب، نکته جالب این است که کتیبه تل دان مربوط به قرن نهم است و به خاندان داوود اشاره دارد.

و این مرد اهل حزائیل، اهل سوریه، که نامش حزائیل است، به این واقعیت که خاندان داوود، پادشاه خاندان داوود، و پادشاه اسرائیل را از بین برده است، لاف می‌زند. حالا، اینجا فقط کمی بحث را جمع‌بندی می‌کنم. لازم نیست در این بخش یادداشت بردارید. ضمناً، این برای خودتان است.

این برای کمک به خودتان است وقتی که مطالب پراکنده‌ای در مورد مسائل مذهبی می‌خوانید که همیشه اعتبار تاریخی کتاب مقدس را زیر سوال می‌برند. این نوشته برای ما بسیار مفید است.

مخالفتان می‌گویند، خب، این فقط یک جعل است. این را قبول نکنید، و کار نمی‌کند. یکی از بهترین کتیبه‌نویسان جهان، که نامش آنسون ریثی است، می‌گوید این مزخرف است، باشه؟ در هر صورت، کتیبه را به دن بگویند؛ خیلی مفید بود.

من تصویری از آن را جایی همین جا دارم. اما باید به شما بگویم که مصر هنوز در صحنه است، نه به آن قدرتمندی. این آشور و سوریه هستند که در این مدت زندگی را دشوار می‌کنند.

اما همیشه مصر آن پایین وجود دارد. و البته، مصر یکی از مکان‌هایی خواهد بود که امپراتوری بزرگ آشور، آرزوی آن را دارد، زیرا آنها می‌خواهند سبد نان خاورمیانه را کنترل کنند. بسیار خوب، اینجا دوباره یهو شلمنصر سوم، است، حالا کمی عقب‌تر می‌رویم.

و یهو در حال ادای احترام به شلمنصر است. این کتیبه تل دان ماست، باشه؟ بیت داوود رو همینجا دارید کجاست، همینجا، باشه؟ و به زیبایی، از نزدیک، هایلایت شده تا بتونیم ببینیمش، خیلی مفیده. باز هم، این به زبان عبری دیرینه است، بنابراین برای کسانی از شما که ممکن است عبری مطالعه کنید، این حروف عبری نیست که امروزه در کتاب مقدس عبری می‌بینیم.

این یک شکل قدیمی‌تر است. از راست به چپ خوانده می‌شود، بنابراین سه حرف اول اینجا هستند، بیت دی‌وی‌دی، اساساً، و این دی‌وی‌دی نیست، داوود است، باشه؟ حالا، روش‌های دیگری هم وجود دارد که مردم سعی می‌کنند این را بخوانند، اما فقط حرف من را قبول کنید، یا بیایید و در یک کلاس تفسیر کتاب مقدس شرکت کنید، جایی که ما این مطالب را با جزئیات بیشتری مورد بحث قرار می‌دهیم. بسیار خب، باید ادامه دهیم.

نقشه، شما همیشه باید نقشه‌ای از این چیزها داشته باشید. این فقط برای این است که کمی از ابرقدرت‌های آن زمان و آنچه که آرزویش را داشتند، به ما نشان دهد. اینجا آشور تحت حکومت شلمانسر سوم است، که در موردش صحبت کردیم، چون او کسی بود که یهو را وادار به خراج دادن به خود کرد.

توجه کنید که در آن مرحله، سامره هنوز خارج از کنترل آنهاست، درست است؟ سامره اینجا است، شلمانسر سوم به آن مرحله می‌رسد، اما او شاخک‌هایش را دراز می‌کند. زمانی که به تیگلات پیلسر سوم برسیم، همه چیز تحت کنترل آنهاست. و حتی اورشلیم هم قرار است خراج بپردازد.

، آنها هنوز سقوط نکرده‌اند، اما قرار است خراج بدهند. و در نهایت، وقتی به شخص بعدی، اسرحدون برسیم، کنترل تا اینجا هم ادامه پیدا می‌کند. خب، یک کلمه در مورد جنوب، و بعد همانطور که گفتم، قرار است بقیه وقتان را امروز صرف پادشاهی شمالی کنیم.

بعداً به جنوب خواهیم پرداخت. اما باید در مورد یهوشافاط صحبت کنیم، چون یهوشافاط واقعاً همینطور است، خب، یهوشافاط آدم جالبی است. او آدم خوبی است، پادشاه خوبی است.

، یکی از مسائل اصلی او فرستادن افرادی برای آموزش تورات است. او لاویان را می‌فرستد، کاهنان را می‌فرستد. او تورات را در سراسر سرزمین آموزش می‌دهد. او از شر تمام زباله‌هایی که آنجا بوده خلاص می‌شود.

اما او کاری انجام می‌دهد که کمی احمقانه است. او با پادشاه شمال متحد می‌شود. و به همین دلیل است که ما امروز در مورد او صحبت می‌کنیم، زیرا قرار است یک پیوند سیاسی بین این دو نفر ایجاد شود.

یکی از کارهایی که او قرار است انجام دهد، ازدواج پسرش با زنی از شمال به نام آتالیا است. این کار زمینه را برای اتفاقات واقعاً زشتی فراهم می‌کند که قرار است یک هفته دیگر به آنها بپردازیم، درست است؟ پس این اشتباه شماره یک است. او احتمالاً این کار را می‌کند زیرا در ظاهر، پادشاهی شمالی قدرتمندتر به نظر می‌رسد.

بزرگتر است، مرفه‌تر است، چیزهای زیادی برایشان وجود دارد. آنها تعامل خوبی با فینیقیه داشته‌اند و همه این چیزها را وارد کرده‌اند. پادشاهی شمالی خوب به نظر می‌رسد.

به یاد داشته باشید، ما بارها و بارها به این موضوع برمی‌گردیم. مردم عاشق چیزی می‌شوند که خوب به نظر می‌رسد، جهان‌وطنی به نظر می‌رسد، به نظر می‌رسد که به نوعی باعث پیشرفت من می‌شود. و این احتمالاً یکی از دلایل اتحاد یهوشافاط با شمال و با اخاب در این برهه است.

اما به هر حال، همانطور که گفتم، نکات مثبت اصلاحات او، برداشتن مکان‌های بلند، خلاص شدن از شر مجسمه‌های اشره و فرستادن معلمان تورات است. اتفاقات بسیار مهمی در حال رخ دادن است. من به هیچ وجه نمی‌توانم اهمیت آن را کم کنم.

او همچنین داوران را منصوب می‌کند. فقط یک نکته کوچک: من بارها گفته‌ام که نام‌ها چقدر مهم هستند. نام یهوشافاط به معنای خداوند داوری کننده است.

جالب اینجاست که برخی از کارهایی که او در نهایت انجام می‌دهد، به نام او گره خورده است، کارهایی که کتاب مقدس قطعاً او را تأیید می‌کند. همانطور که می‌بینید، کتاب اول تواریخ، حتی با وجود این ارجاعات، صحنه یوشع را کمی بیشتر بسط می‌دهد. و این زمان خوبی است.

زمان خوبی برای پادشاهی جنوبی است. زمان رونق است. زمان صلح نسبی است.

با این حال، اول تواریخ ۱۹ همچنین به ما نشان می‌دهد که اتحاد او با شمال چیزی نیست که خداوند از آن راضی باشد. و ما می‌توانیم دلیل آن را درک کنیم. شمال غرق در پرستش بعل است.

فقط لازم است دوباره این را بگوییم. می‌دانم که قبلاً هم گفته‌ام. اخاب و ایزابل پرستش بعل را به عنوان یک دین دولتی وارد کرده بودند.

خب، یهوشافاط داره چیکار می‌کنه که با اون متحده می‌شه؟ و با این حال این کار رو می‌کنه. خب، حالا می‌خوایم بریم شمال و بقیه‌ی وقتمون رو اونجا بگذرونیم. ما اخاب رو داریم، و قبلاً فهمیدیم که اخاب اساساً یه آدم شروره.

و ما قصد داریم فقط به چند مورد، سه مورد به طور دقیق، سه حادثه که به طرق مختلف درچه‌های کوچکی به زندگی اخاب به ما می‌گشاید، نگاهی بیندازیم. مورد اول یک موضوع بین‌المللی است. اول تواریخ ببخشید، منظورم دوم پادشاهان، فصل 20 است، نه، بیاید دوباره آن را امتحان کنیم.

اول پادشاهان، فصل 20، درست متوجه شدم. اول پادشاهان، فصل 20 به ما می‌گوید که او حداقل در این برهه خاص از زمان کاملاً موفق بوده است. او اخاب و بن حداد را شکست می‌دهد.

بیدارید بچه‌ها؟ من بیدار نیستم. اخاب، بن‌هدد، پادشاه آشور، را شکست می‌دهد. در هر صورت، طبق قوانین کلی جنگ، او باید بن‌هدد را از بین می‌برد.

او او را آزاد می‌کند. و خدا صدایی نبوی می‌فرستد تا به او هشدار دهد. پیامبر یک تمثیل کوچک در مورد زخمی شدن و غیره اجرا می‌کند و در حالی که پادشاه در حال عبور است، به پادشاه می‌گوید، خب، این اتفاقی است که برای من افتاده است زیرا من کسی را که قرار بود از او محافظت کنم، گم کرده‌ام و البته پادشاه عصبانی است، و سپس پیامبر می‌گوید، این تو هستی، تو با بن حداد آنطور که باید رفتار نکردی.

در هر صورت، آنجا جنگ مداوم و مداومی در جریان است، اما من فقط می‌خواهم که شما در ذهن خود به این نکته توجه کنید، اگرچه اخاب بسیار شرور است، و ما قبلاً دیده‌ایم که چگونه او کاملاً خداوند را ناراضی کرد. با این حال، خدا همچنان پیامبرانی را برای او می‌فرستاد. او الیاس را فرستاده بود، و اکنون این پیامبران ناشناس را می‌فرستد.

مدام تلاش می‌شود تا اخاب را به چنگ آورند. در زندگی خصوصی خودش، اگر چیزی به نام زندگی خصوصی وجود داشته باشد، شاهد اتفاقات بسیار زشتی هستیم، زیرا وقتی نمی‌تواند تاختان نابوت را به دست آورد، تقریباً عصبانی می‌شود.

و شاید آن داستان را که اتفاقاً در اول پادشاهان، فصل ۲۱ آمده است، بشناسید. او رویش را به دیوار برمی‌گرداند، نوشته شده که او اخمو و عصبانی است. منظورم این است که این مرد اساساً مردی بدخلق و لوس است.

ایزابل برای نجات، چه کار می‌کند؟ این واقعاً به طرز موزیانه‌ای شیطانی است. ایزابل چه کار می‌کند تا نابوت بتواند جایزه‌اش را بگیرد؟ ببخشید، اخاب می‌تواند تاختان جایزه نابوت را داشته باشد. کریس، دستت را بالا بردی؟ بله، او او را کشته است، اما متوجه شده‌ای که چطور این کار را می‌کند؟ واقعاً زننده است. او می‌گوید. روزه اعلام می‌کند.

به عبارت دیگر، یک جورهایی خیلی مذهبی به نظر می‌رسد، درست است؟ و بعد دو نفر او را به کفرگویی متهم کنند. منظورم این است که این کار خیلی زشتی است. او دارد از تورات به وحشتناک‌ترین شکل ممکن استفاده می‌کند تا باعث مرگ نابوت شود، تا اخاب بتواند تاختان را داشته باشد.

و البته، پس از وقوع همه این اتفاقات، پیشگویی‌ای در این زمینه صورت می‌گیرد که بسیار قابل توجه است. ایلدا در آیه ۲۱ به او می‌گوید: «من بلائی بر سر تو خواهم آورد.» آیه ۲۲: «خانه تو را مانند خانه یربعام و.» سدوم و نباط خواهم ساخت

در آیه ۲۳، سگ‌ها ایزابل را در کنار دیوار جزریل خواهند خورد. سگ‌ها کسانی را که به اخاب تعلق دارند و در شهر می‌میرند، خواهند خورد و پرندگان آسمان از کسانی که در صحرا می‌میرند، تغذیه خواهند کرد، تا جایی که ممکن است شرم‌آور باشد. ای کسانی از شما که در کتاب امثال خود آن ضرب‌المثل را نوشته‌اید که می‌گوید کسی که پدرش را مسخره کند، پرندگان هوا چشمانش را از کاسه درخواهند آورد.

این به همان اندازه که می‌توانید تصور کنید شرم‌آور است، زیرا هیچ مراسم تدفینی برای این شخص برگزار نمی‌شود. و بنابراین، در این مورد، هیچ احترامی هم وجود ندارد. و سپس به آیه ۲۵ توجه کردم، هرگز مردی مانند اخاب وجود نداشته است که خود را فروخته باشد تا در نظر خداوند پلید عمل کند، و همسرش ایزابل او را به این کار ترغیب کرده باشد.

او با دنبال کردن بت‌ها، به بدترین شکل ممکن رفتار کرد. حالا صحبت از یک سنگ قبر زشت شد. خب، این یکی از زشت‌ترین راه‌هاست.

خب، بالاخره، سومین مورد کوچکی که می‌خواهیم بررسی کنیم، چیزهای دیگری هم هست، اما این سه موردی هستند که می‌خواهیم روی آنها تمرکز کنیم، در واقع این اتحاد با یهوشافاط است. و من می‌خواهم کمی وقتم را صرف این کنم. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ الان دشمن کیست؟ آنها علیه چه کسی متحد شده‌اند؟ پاسخ منطقی چیست؟ سوریه، درست است؟

آنها علیه سوریه متحد شده‌اند. جای تعجب نیست که این درگیری مداوم، از فصل ۲۰ تا به حال، و همینطور ادامه داشته است. حالا، یهوشافاط متقاعد شده است که به همراه اخاب بجنگد.

آنها کجا می‌جنگند؟ آنها در نهایت به گیلیادِ دورافتاده خواهند رفت و خواهند جنگید. به یاد داشته باشید، آنجا همیشه نقطه کانونی است. این همان جایی است که در روایت ما از ییهو، منبع درگیری خواهد بود.

اما در این مرحله، آنها اکنون در دروازه شهر هستند. چه اتفاقی می‌افتد؟ میکایا کیست؟ حدس بزنید. او یک پیامبر است، درست است؟ اگر او یک پیشگویی بیان کند.

روایت این‌طور پیش می‌رود. یهوشافاط می‌گوید، آیا نباید با یک پیامبر در مورد رفتن یا نرفتن مشورت کنیم؟ و همه پیامبران دربار می‌گویند، بله، برو، تو می‌جنگی، تو پیروز خواهی شد، مشکلی نیست، تو هر یک از آن سوری‌ها را شکست خواهی داد. و یهوشافاط کمی بیشتر اصرار می‌کند و می‌گوید، یک پیامبر خداوند چطور؟ و بعد اخاب چه می‌گوید؟ یکی از اطرافیان هست، اما او هرگز چیزی در مورد من نمی‌گوید که من دوست داشته باشم.

از او متنفرم. اما یهوشافاط کمی دارد تحریک می‌کند. و بنابراین، آنها میکایا را می‌آورند، و پیام‌آورانی که برای آوردن میکایا می‌روند می‌گویند، این چیزی است که انبیا گفته‌اند، ضمناً، بهتر است شما هم همین را بگویید.

میکایا می‌گوید من فقط می‌توانم از جانب خداوند صحبت کنم. اما او به حضور اخاب می‌آید و چه می‌گوید؟ اول از همه، او دقیقاً همان چیزی را می‌گوید که پیامبران پیشین گفته بودند، به تقلید از آنها: برو و موفق شو. اما چیزی در لحن او کاملاً آشکار است که این حقیقت ندارد.

چون اخاب می گوید، تو را قسم می دهم که حقیقت را به من بگویی. و بعد میکایا چه می گوید؟ بیایید متن را بخوانیم. متن نسبتاً قوی است.

در آیه ۱۷ از فصل ۲۲، کتاب اول پادشاهان، من تمام اسرائیل را دیدم که مانند گوسفندانی بدون چوپان، بر روی تپه‌ها پراکنده بودند. این بدان معناست که آنها دیگر پادشاه خود را ندارند، چوپان نمادی از پادشاه است. این همان چیزی است که اخاب با آن روبرو خواهد شد.

او خواهد مرد. اما بیایید ادامه دهیم. پادشاه اسرائیل، یعنی اخاب، به یهوشافاط می گوید، آیا به تو نگفتم که هرگز چیز خوبی درباره خودم پیشگویی نکرده‌ام؟ اما میکایا ادامه می دهد، و من خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته بود و تمام لشکریان آسمان در اطراف او در سمت راست و چپش ایستاده بودند.

و خداوند فرمود، چه کسی اخاب را فریب خواهد داد تا به جلعادِ دورافتاده حمله کند و در آنجا به کام مرگ شما می گوید روح، اما یک NIV برود؟ یکی این را پیشنهاد داد و دیگری آن را. و در نهایت، روح می داند که ماده‌ی قطعی در آنجا وجود دارد. سرانجام، روح جلو آمد و در مقابل خداوند ایستاد و گفت: من او را فریب نخواهم داد. من روحی دروغگو در دهان تمام انبیا خواهم بود.

خداوند می گوید: «موفق خواهی شد.» برو و انجامش بده. پس اکنون خداوند روحی دروغگو را در دهان همه این انبیا گذاشته است. خداوند برای تو فاجعه‌ای را رقم زده است.

حالا شما فقط آنجا نشسته‌اید و فکر می کنید، خب، این خسته کننده است. به آنچه اتفاق می افتد فکر کنید. اول از همه، میکایا در اینجا رویایی از بهشت دیده است.

و این تعامل در بهشت وجود دارد. و شامل نوعی فریب است. روحی بیرون می رود که خدا به دروغ گفتن اجازه می دهد.

و یک روح دروغگو در دهان همه انبیا باشید. متوجه می شوید چه اتفاقی می افتد. با اینکه میکایا این را به اخاب می گوید، او چه می کند؟ منظورم این است که پاسخ اخاب کاملاً جذاب است. اخاب چه می کند؟ یعنی او تا حدودی پیام را جدی می گیرد، اما نه واقعاً.

او چه می کند؟ این همچنان گواه بر ساده لوحی احتمالی یهوشافاط است. آیا آنها به جنگ می روند؟ چند نفر می گویند بله؟ آنها به جنگ می روند، مگر نه؟ با اینکه پیام این بوده که اخاب در نبرد راموت جلعاد خواهد مرد، آنها همچنان می روند.

اما تا چه حد می توانیم ببینیم که شاید اخاب از این پیام به نوعی آزرده خاطر شده باشد؟ او چه می کند؟ او با لباس مبدل می رود و فکر می کند، من می خواهم خداوند را فریب دهم؛ مشکلی نیست، می توانم از پس این کار برآیم.

من می توانم تظاهر کنم. و بعد روی دیگر سکه این است که او به یهوشافاط چه می گوید؟ تو لباس‌های سلطنتی را می پوشی. به عبارت دیگر، تو کسی هستی که همه سعی می کنند او را به دست آورند.

و البته، این چیزی است که در ابتدا اتفاق می‌افتد. زیرا به سوری‌ها گفته شده است که شما فقط باید پادشاه اسرائیل را تعقیب کنید. و آنها فکر می‌کنند که یهوشافاط تا زمانی که موفق نشود آنها را متقاعد کند که پادشاه اسرائیل نیست، این کار را می‌کند.

احتمالاً، یهوشافاط مجبور است این کار را انجام دهد. اگر او در بین آن دو نفر، فرد ضعیف‌تری باشد، ممکن است مجبور باشد کاری را که اخاب به او می‌گوید انجام دهد. اما آیا جالب نیست که اخاب هم این پیام را جدی می‌گیرد و هم نمی‌گیرد؟ و در نتیجه شلیک تصادفی یک کماندار، جان خود را در آنجا از دست می‌دهد.

شیشه‌های رنگی پنجره‌هایتان را بردارید و تشخیص دهید که اینجا اتفاقات واقعاً باورنکردنی‌ای در حال رخ دادن است، این یک خوانش فوق‌العاده است. در مورد انسان‌ها، کلمه درست چیست؟ فریب‌ها و نقشه‌های انسانی و دسیسه‌های انسانی.

همچنین، حاکمیت خدا در این فرآیند بر همه چیز غلبه می‌کند. به هر حال، این مثال اخاب ما در اینجا است. من فقط می‌خواستم کمی از شکل دروازه‌های شهر به شما بگویم.

راستی، این همونیه که تو دن هست. دروازه شهر دوره بنی‌اسرائیل. این چیزیه که باستان‌شناسان پیدا کردن.

یکی از معلمان ما آنجا ایستاده است. اینجا همان منطقه است. درست همانجا سکوی خواهد بود که احتمالاً تخت یک پادشاه یا کسی که نشسته است، روی آن قرار می‌گیرد.

و مردم در آن زمان می‌آمدند و دادخواست‌های خود را نزد این شخص می‌آوردند. از آنجا که آنها پایه یک ستون را پیدا کردند، که یک ستون طبیعی است، در واقع آنچه را که ممکن است صحنه‌ای در دروازه این شهر بوده باشد، بازسازی کرده‌اند. پایه ستون‌ها

ستون‌هایی که می‌توانند به نوعی سایبانی را نگه دارند، چون ممکن است هوا کمی گرم باشد. فرد درست زیر همین جا نشسته است. دادخواهان در حال بالا رفتن از کل این منطقه سنگفرش هستند.

درست آنجا، تکه‌های کوچکی از یک نیمکت را می‌بینید که ممکن است دیگران هم روی آن نشسته باشند. حالا، فقط برای اینکه یک ارتباط کوچک برایتان ایجاد کنم. درست پشت این، به عبارت دیگر، اگر رو به آن دروازه باشید، همانطور که هستید، در طرف دیگر میدان، که درست همینجاست، اتاقی است که کتیبه تل دان در آن پیدا شده است.

خب، این در منطقه دروازه شهر در دن پیدا شد. خب، ما باید به مسیرمان به سمت الیشع ادامه دهیم. الیشع در برخی از اتفاقات وحشتناکی که در پادشاهی شمالی رخ می‌دهد، یک نقطه روشن است.

الیشع دو برابر روح الیشع را دریافت می‌کند. من قصد ندارم تمام فصل دوم کتاب دوم پادشاهان را بخوانم، اما اگر هنوز آن را نخوانده‌اید، هنگام خواندن آن، آنتن‌های خود را بالا بگیرید، زیرا این یک اثر ادبی شگفت‌انگیز با سبک و ساختارمند است. همانطور که آن را می‌خوانید، عبارات خاصی را می‌بینید که بارها و بارها تکرار می‌شوند، زیرا الیشع و الیشع به آرامی از اسرائیل به سمت رود اردن حرکت می‌کنند.

و تعاملات آنها با پیامبران و تعاملات آنها با یکدیگر همیشه یکسان است. همان زبان. زیرا ما با الیاس و الیشع به جایی می‌رویم.

و الیشع می‌داند که اتفاق باورنکردنی‌ای قرار است رخ دهد، اما دقیقاً نمی‌داند چه اتفاقی. آنها از رود اردن عبور می‌کنند. چگونه از رود اردن عبور می‌کنند؟ رود اردن شکافته می‌شود، اینطور نیست؟ و بعد در طرف دیگر چه اتفاقی می‌افتد؟ خب، اگر در فصل ۲ باشید، آب در فصل ۲، آیه ۸ تقسیم شده است. آنها از روی زمین خشک عبور می‌کنند.

امیدوارم شما نوعی پژواک از چیزهای دیگری داشته باشید که در آنها عبور از زمین خشک، هم در خروج و هم در عبور از رود اردن به سرزمین موعود، وجود داشته است. و سپس الیشع می‌گوید: «بگذار دو برابر روح.» تو را به ارث ببرم «و ایلیا می‌گوید»: اگر مرا هنگام ربوده شدن ببینی، این واقعاً اتفاق خواهد افتاد

همانطور که آنها با هم راه می‌رفتند و صحبت می‌کردند، ناگهان اربابه‌ای آتشین و اسب‌هایی آتشین ظاهر شدند و آنها را از هم جدا کردند. و الیاس در گردبادی به آسمان بالا رفت. و سپس او نصیب مضاعف روح را دریافت می‌کند.

او به ساحل اردن برمی‌گردد، از آن عبور می‌کند، و در چهار فصل بعدی معجزات بسیار جالبی خواهیم داشت. من قصد ندارم به تفصیل به آنها پردازم، اما می‌خواهم به نکته‌ای توجه کنید. معمولاً وقتی در مورد این دو پیامبر صحبت می‌کنیم، الیاس توجه مطبوعات را به خود جلب می‌کند.

اما اگر به معجزاتی که در کتاب مقدس ثبت شده‌اند نگاه کنید، الیشع کسی است که معجزات زیادی داشته که در واقع هم از نظر تعداد و هم از نظر کمیت، کیفیت و انواع کیفی، بیشتر هستند. هر دوی این معجزات واقعاً به نظر می‌رسند، و هر دوی این افرادی که معجزات انجام می‌دهند، واقعاً مشتاقانه منتظر کارهایی هستند که عیسی انجام می‌دهد. ضمناً، اگر در درک الیاس و الیشع مشکل دارید، این یک مشکل بود.

کسی است که اول زنده است. الیشع از الیاس ارث خواهد J. می‌آید SH در الفبا قبل از J، فقط یادتان باشد برد.

خب، او قرار است غذا فراهم کند، قرار است آب فراهم کند. او حتی به ۱۰۰ نفر نان جو می‌دهد. این فکر ما را به سمت یوحنا ۶ می‌برد، اینطور نیست، وقتی که عیسی ۵۰۰۰ نفر را غذا می‌دهد؟

او یک مرده را زنده می‌کند. الیاس این کار را کرده بود. الیشع هم همین کار را می‌کند.

شاید روایت را به خاطر داشته باشید. فقط شوونم را اینجا قرار دهید. این زن و شوهرش جایی را برای اقامت الیشع درست کرده بودند، زیرا او مدام در حال رفت و آمد است و الیشع می‌خواهد به نحوی لطف او را جبران کند.

بنابراین، او می‌گوید، چه کاری می‌توانم برای شما انجام دهم؟ و خلاصه کلام این است که او دعا می‌کند که آنها صاحب پسری شوند، و صاحب پسری می‌شوند. اما چه اتفاقی می‌افتد؟ پسر می‌میرد، و الیشع از کوه کرمل می‌آید، از دره جزریل عبور می‌کند و آن پسر را از مرگ زنده می‌کند. در لوقا ۷ چه اتفاقی می‌افتد؟ کسی می‌داند؟ می‌توانید بعداً این را جستجو کنید.

عیسی به شهر کوچکی به نام نائین می‌آید. من به زودی نقشه‌ای را به شما نشان خواهم داد تا ببینید این موضوع از نظر جغرافیایی چقدر اهمیت دارد. عیسی به شهر کوچکی به نام نائین می‌آید و زنی در آنجا زندگی می‌کند که پسرش به تازگی فوت کرده است.

اتفاقاً او بیوه بوده است. عیسی به سمت آجیو می‌رود و آن را لمس می‌کند، و با نجاستی که در آن است تماس پیدا می‌کند، در صورتی که شما آن را جمع نکرده بودید، و پسر از مردگان برخاسته است. او می‌نشیند و زنده است.

و مردم چه می‌گویند؟ او، ای ستاره‌ها و بند جوراب‌های من، یک پیامبر در میان ما وجود دارد. این یکی از عبارات مادر بزرگم است. فکر کردم کمی شما را بیدار کنم.

می‌گویند اینجا یک پیامبر هست. چرا این را می‌گویند؟ چون درست در همین نزدیکی، حدود ۸۰۰ سال پیش، همین اتفاق افتاده بود، وقتی الیشع کسی را از مرگ زنده کرد. کمی بعد به نقشه نگاه می‌کنیم.

این یک معجزه‌ی عمیق است. اما توجه کنید که اینها نشانه‌هایی از کارهایی هستند که عیسی انجام می‌داد. او نعمان را شفا می‌دهد.

مشکل نعمان چیست؟ او جذام دارد، مگر نه؟ و از راه دور می‌آید، از سوریه می‌آید. او دشمن است. متوجه شدی؟ او ژنرالی از ارتش دشمن است.

یک دختر برده کوچک که اسیر شده بود و در خانه او زندگی می‌کرد، کسی بود که گفت، هی، تو واقعاً باید کاری در این مورد انجام دهی و برو و بین چه چیزی در اسرائیل می‌توانی پیدا کنی که به تو کمک کند. در مورد شاهد بودن در یک منطقه تاریک صحبت کن. او اینجاست.

نعمان از جذام خود شفا یافت. عیسی نیز تعداد زیادی از افراد مبتلا به جذام را شفا می‌دهد. و سپس این مثال را داریم که الیشع دانشی برای فریب دشمنان دارد.

در واقع، کار به جایی می‌رسد که پادشاه سوریه می‌گوید، چه کسی خائن است؟ چه کسی اطلاعات را لو می‌دهد؟ چه کسی تمام حرکات من را می‌گوید؟ و مردم می‌دانند که او الیشع است. بسیار خوب. به هر حال یکی از آخرین کارهایی که او انجام می‌دهد غیرمستقیم است، و ما فقط می‌خواهیم به فصل ۹ از کتاب دوم پادشاهان برویم.

الیشع نبی مردی از گروه انبیا را احضار کرد. این مرد دومی ناشناس خواهد بود، اما باید بگویم که توسط الیشع فرماندهی می‌شود، به او مأموریت داده شده است. ردای خود را در کمر بندتان قرار دهید، این ظرف روغن را با خود ببرید، البته به جلعاد دورافتاده بروید.

آنجا جایی است که تمام نبردها در آن است، و ییهو یک سردار ارتش است. وقتی به آنجا رسیدی، ییهو، پسر یهوشافاط، پسر نمشی را پیدا کن، به سمت او برو، از او دور شو، او را از همراهانش دور کن، سپس ظرف را بردار، روغن را بر سرش بریز و بگو: من تو را به عنوان پادشاه اسرائیل مسح می‌کنم. سپس، در را باز کن و فرار کن زیرا ممکن است جانش در خطر باشد.

حال، این مأموریت الیشع به پیامبر گمنام است. پیامبر گمنام چیز دیگری هم می‌گوید. توجه کنید، وقتی ییهو با او وارد خانه می‌شود، بدون اینکه دیگران بشنوند، من الان در آیه ۶ هستم، پیامبر می‌گوید، مطابق با آنچه الیشع گفته است، من تو را به عنوان پادشاه بر قوم خداوند اسرائیل مسح می‌کنم.

و حالا آیه ۷ و بعد از آن. تو باید خاندان آخاب، اربابت، را نابود کنی. من انتقام خون بندگانم، انبیا، و خون تمام بندگان خداوند را که توسط ایزابل ریخته شده‌اند، خواهم گرفت.

تمام خاندان اخاب هلاک خواهند شد. و سپس، در آیه ۹، خاندان اخاب را مانند خاندان یربعام پسر نباط خواهیم ساخت. آیه ۱۰، در مورد ایزابل، سگ‌ها او را در قطعه زمینی در یزرعیل خواهند خورد و هیچ‌کس او را دفن نخواهد کرد.

یادتان هست که الیاس در مورد آن صحبت کرده بود؟ بنابراین ما اینجا نوعی پیوستگی نبوی در مورد آنچه قرار است اتفاق بیفتد داریم. این مربوط به الیشع است، نه آخرین عمل او، بلکه آخرین عملی است که می‌خواهیم به آن پردازیم. من فقط دارم کمی از زمینه جغرافیایی داستانی که لحظه‌ای پیش برایتان گفتم، مطلع می‌شوم؛ اینجا شونم است، درست است؟ و دوباره، اگر به خاطر داشته باشید، اینجا دره جزریل ما، یک میدان نبرد بزرگ است.

ما قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ایم. اینجا شونم است، درست در اطراف تپه، آنجا نائین است. دیدن آن در طرح سفیدش سخت است.

شونم، نائین. احتمالاً در مجموع حدود ۲ و نیم تا ۳ مایل مسافت طی شده. شاید کمی بیشتر هم بشود اگر مجبور باشید کوه را دور بزنید.

این به ما نوعی حس می‌دهد که چرا مردم می‌گویند وقتی عیسی این مرد جوان را از مردگان برخیزاند، یک پیامبر اینجا حضور داشته است. بسیار خوب، نکته دیگری که باید در مورد مسح ییهو در نظر داشته باشیم، جلعاد، دورافتاده درست همینجاست. اینجا یزرعیل است که همه آنها در آن اقامت دارند، و بنابراین به عنوان ییهو و این روایتی است که قرار است لحظه‌ای دیگر به آن پردازیم، همانطور که ییهو در جلعاد دورافتاده مسح می‌شود، او قرار است ارابه خود را درست در آنجا و بالای دره براند، و آنها آمدن او را می‌بینند.

یهو چه جوری رانندگی می‌کند؟ باید اینو بدونی. کاملاً ضروریه. یهو چه جوری رانندگی می‌کند؟ یه دیوونه.

آنها او را از راه دور می‌شناسند، چون، نقل قول، نقل قول، او مثل یک دیوانه رانندگی می‌کند. بنابراین، اگر وقتی کسی در بوستون رانندگی می‌کند خواستید به رانندگی او توهین کنید، فقط به او بگویید که مثل یهو رانندگی می‌کند. احتمالاً کاملاً از نظرشان پنهان می‌ماند، اما به هر حال، کمی خوش خواهید گذراند.

همانطور که گفتم، فصل‌های ۹ و ۱۰ در واقع در مورد این پیشگویی و مسح و آمدن ییهو با ما صحبت می‌کنند. اگر واقعاً می‌خواهید بخش دیوانه‌وار این ماجرا را ببینید، بله، اینجا فصل ۹، آیه ۲۰ است.

دیده‌بان گزارش داد که رانندگی او مانند رانندگی ییهو، پسر نمشی، است. او مثل یک دیوانه رانندگی می‌کند. بسیار خب.

وقتی برمی‌گردد، یهو نه تنها از ایزابل مراقبت می‌کند. در واقع، این یک اتفاق وحشتناک است. ایزابل از پنجره، به بیرون نگاه می‌کند و آمدن او را می‌بیند و می‌گوید، چه کسی آن بالا قرار است طرف من باشد؟ و بنابراین بعضی از مردم فقط از بالای جان‌پناه تصویر می‌گیرند، درست است؟ او می‌افتد.

یهو گفت: «او را به پایین بیندازید.» او را به پایین انداختند. مقداری از خونش به دیوار پاشید.

اسب‌ها او را زیر پا له کردند. و بعد یهو، چون او روحی بسیار مهربان، حساس و دوست‌داشتنی دارد، می‌گوید که وارد شده و شامش را خورده است. و بعد می‌گوید، از آن زن مراقبت کنید.

اما وقتی بیرون آمدند، تنها چیزی که توانستند پیدا کنند دست‌ها و پاها و مجسمه‌اش بود. واقعاً تصویر وحشتناکی است. و ضمناً، در این بین، او قبلاً پادشاه شمال را نیز کشته است.

او پادشاه شمال را کشته است. ایزابل ملکه مادر است. او او را از بین می‌برد.

او چه کار دیگری انجام می‌دهد؟ او سلسله عمری را کاملاً از بین می‌برد. چه کارهای دیگری انجام می‌دهد؟ از شر پادشاه، پسر اخاب، خلاص شد. از شر ایزابل خلاص شد.

به فصل ۱۰ توجه کنید. ۷۰ نفر از پسران خاندان اخاب در سامره بودند. بنابراین، بیهو نامه‌هایی نوشت و آنها را به سامره فرستاد.

او اساساً می‌گوید، بهترین و شایسته‌ترین پسر اریاب خود را انتخاب کنید، او را بر تخت سلطنت بنشانید و سپس برای خانه اریاب خود بجنگید. اما آنها خیلی ترسیده‌اند و فهرستی از آنها را ارائه می‌دهد: مدیر کاخ، فرماندار شهر، بزرگان و سرپرستان.

اونا می‌گن، اه اه. ما هر کاری بگی انجام میدیم. اونا یه جورایی آدمای بی‌جریزه‌ای هستن.

آنها هیچ پشتوانه‌ای ندارند. بنابراین، بیهو نامه دومی نوشت: اگر با من هستی، سرهای پسران اریابت را بردار و تا فردا همین موقع به یزرعیل نزد من بیا.

خب، آنها چه کار می‌کنند؟ آنها سر همه پسران را از بدن جدا می‌کنند. آنها را در سبدهایی می‌گذارند و آنها را می‌کشند و در دروازه‌های شهر پنهان می‌کنند. و به این ترتیب، بیهو از شر تمام دودمان اخاب خلاص شده است.

پادشاه، ملکه مادر و هر ۷۰ پسر اکنون رفته‌اند. این تنها کاری نیست که او انجام می‌دهد. او از شر انبیای بعل خلاص می‌شود.

اما چطور این کار را می‌کند؟ آیا رک و راست است؟ مری؟ بله، او به نوعی آنها را فریب می‌دهد. او با این نوع فریب دادن آنها چه می‌گوید؟ ما قرار است برای بعل جشن بگیریم. لطفاً بیایید.

این بهترین تجربه پرستش بعل خواهد بود که تا به حال داشته‌اید. درست است؟ و البته، متن در آیه ۱۹ می‌گوید که بیهو با حيله‌گری می‌خواست خادمان بعل را نابود کند. او به اطرافیان‌ش می‌گوید: «به اطراف نگاه کنید.»

مواظب باش هیچ یک از بندگان خداوند با تو نباشند. و سپس او مردم را بیرون می‌فرستد و بقیه را به داخل می‌فرستد و می‌گوید: «بروید و آنها را بکشید و نگذارید کسی فرار کند.» پس این پایان پرستش بعل است.

آیه ۲۸، بیهو پرستش بعل را نابود کرد. با این حال، مشکل اینجاست. با این حال، مشکل اینجاست.

او از گناهان یربعام، پسر نباط، و پرستش گوساله‌های طلایی رویگردان نشد. و اما در آخر، کلمه درست چیست؟ همانطور که در متن آمده است، بیهو در حفظ شریعت خداوند با تمام وجودش دقت نکرد. در نتیجه، حزائیل شروع به غلبه بر بنی اسرائیل می‌کند و شروع به از بین بردن تکه‌هایی از پادشاهی شمالی می‌کند.

خب، این یهو است. کمی بیشتر باید انجام دهیم. باید از سلسله یهو به انقراض پادشاهی شمالی برسیم.

برای انجام این کار، ابتدا به فصل ۱۴ می‌رویم، فقط یادآوری می‌کنم که قرار است در فاصله یک هفته از امروز، به آن بخش از پادشاهی جنوبی پردازیم. یربعام دوم، و دوباره، دومی در گیومه‌های خودتان. من در فصل ۱۴ از دوم پادشاهان هستم و می‌خواهم آیه ۲۰ را برای شما بخوانم.

چی می‌خوام براتون بخونم؟ آیات ۲۳ تا ۲۵، چون یه جورایی مفیده. در پانزدهمین سال سلطنت امصیا، پسر یهوآش، پادشاه یهودا، یربعام، پسر یهوآش، ۴۱ سال سلطنت کرد، در سامره پادشاه شد، ۴۱ سال سلطنت کرد. حالا، گاهی اوقات وقتی هشت سال ریاست جمهوری داریم، خسته می‌شویم.

این ۴۱ سال است. در موردش فکر کنید. او در نظر خداوند بد عمل کرد.

اما به آیه ۲۵ توجه کنید. پس از آن داوری اخلاقی علیه او، او یک شرور است. آیه ۲۵ می‌گوید، او کسی است که مرزهای اسرائیل را از لبو-حمات، که در شمال است، تا دریای عرب، دریای مرده، احیا کرد.

مطابق کلام خداوند، که از طریق بنده‌اش یونس، پسر امیتای، پیامبر اهل جت-حافر، گفته شد. آیا این زنگ‌های شریعت را برای شما به صدا در می‌آورد؟ وقتی حدود یک هفته و نیم دیگر پیامبران یونس را بخوانیم، متوجه خواهیم شد که او پسر امیتای است. یونس، احتمالاً همین‌طور است.

همه با این موضوع موافق نخواهند بود، اما فکر می‌کنم این پسر یربعام چیزی است که احتمالاً ما را متقاعد می‌کند. و بنابراین، ما یونس را داریم که در آن زمان در این برهه خاص از زمان پیشگویی می‌کرد، و او چیزی در مورد احیای این [وضعیت] گفته است، چیزی که در پیشگویی مکتوب ما از یونس، مطابق با کلام خداوند، خدای اسرائیل، وجود ندارد. بنابراین، ما شاهد اتفاقات جالبی در زمان یربعام دوم هستیم.

دوران بسیار پررونقی است. باز هم، در ظاهر خیلی خوب به نظر می‌رسد، اما انواع و اقسام شرارت‌ها در جریان است. هوش و عاموس نیز در این دوران نبوت خواهند کرد و هر دوی آنها حرف‌های خیلی خوبی در مورد یربعام نمی‌زنند.

وقتی به طور خاص در مورد عاموس صحبت می‌کنیم، ارتباطات جالبی بین یربعام، پسر نباط، یعنی یربعام اول، و یربعام دوم خواهیم داشت. عاموس، که با پیامبر گمنام یهودا برابری می‌کند. اما به این موضوع توجه کنید.

داره میاد. خیلی خب. یه جایی همینجاها بله رو داریم.

اگر دوم پادشاهان، باب ۱۵ را بخوانید، متوجه خواهید شد که اوضاع در پادشاهی شمالی چقدر وخیم شده است. بسیار خب؟ احتمالاً چیزی که اینجا اتفاق می‌افتد این است که، و من این را در ابتدای کلاس گفتم، خود پادشاهی شمالی از هم پاشیده است. و بنابراین، تمام این افرادی که در فهرست هستند، عزریا، زکریا، شالم، مناخم، پادشاه اسرائیل، تا همین الان، فقیحیا، فقیح، همه این افراد احتمالاً بر کل پادشاهی سلطنت نمی‌کنند.

احتمالاً تکه‌تکه شده است، و آنها بخش‌های مختلفی از آن را انجام می‌دهند. اما به دلایل زیادی، زمان فروپاشی مطلق است. اتحاد با سوریه که در رتبه دوم قرار دارد، چیزی است که دفعه بعد به آن خواهیم پرداخت، زیرا من اینجا به طور خلاصه به آن اشاره خواهم کرد.

در طول این آخرین سلسله پادشاهان اینجا، زمانی فرا خواهد رسید که پادشاهی شمالی می‌خواهد با سوریه متحد شود. آنها این کار را می‌کنند و این باعث می‌شود که یهودا برای آشور جذاب باشد. آیا منظور من منطقی است؟ به عبارت دیگر، یهودای کوچک برای ابرقدرت آشور جذاب است.

تمام این همبستگی ژئوپلیتیکی جالب، زمینه‌ساز یک پیشگویی جذاب در کتاب اشعیا خواهند بود. بعداً به آن خواهیم پرداخت. به هر حال، تیگلات پیلسر سوم، ما به شمال حمله خواهیم کرد و همه چیز را در مورد آن در عهد عتیق و در مقایسه با آن خواهیم خواند.

در فصل ۱۷ از کتاب دوم پادشاهان، یک جمله بسیار تأمل‌برانگیز داریم. من قصد دارم بیشتر آن را برای شما بخوانم زیرا به ما درکی از آنچه اتفاق می‌افتد می‌دهد. در فصل ۱۷، آیه ۳، اول از همه، شلمناسر، پادشاه آشور، برای حمله به هوشع آمد.

او رعیت شلمنصر بود. اما اکنون چنگال‌ها در حال ورود هستند. پادشاه آشور کشف کرد که هوشع خائن است.

بنابراین، شلمناسر او را دستگیر کرد. اینها مسائل سیاسی بزرگتری هستند که اسرائیل کوچک سعی در زنده ماندن در زیر آنها دارد. در نهایت، در آیه ۷، بیانیه محکومیت خود را داریم.

همه این اتفاقات به این دلیل رخ داد که بنی‌اسرائیل علیه خداوند، خدای خود، گناه کرده بودند. و من به خواندن ادامه خواهم داد. و اجازه ندهید که این موضوع از ذهنتان خارج شود.

بگذارید در مورد عمق کارهایی که انجام می‌دادند، عمیقاً فکر کنند. آنها خدایان دیگر را می‌پرستیدند. آنها از رسوم ملت‌هایی که خداوند از پیش روی آنها بیرون رانده بود، پیروی می‌کردند.

بنی‌اسرائیل، در آیه ۹، مخفیانه کارهایی ناشایست علیه یهوه، خدای خود انجام دادند. آنها در تمام شهرهای خود برای خود مکان‌های بلند ساختند. آنها سنگ‌های مقدس و ستون‌های اشره را بر روی هر تپه بلند و زیر هر درخت سرسبزی قرار دادند.

در هر مکان بلندی، بخور می‌سوزاندند. کارهای پلیدی انجام می‌دادند که خشم خداوند را برمی‌انگیزاند. بت‌ها را می‌پرستیدند، در حالی که خداوند گفته بود این کار را نکنید.

همانطور که دیده‌ایم، خداوند بارها و بارها از طریق پیامبران و پیشگویان خود به اسرائیل و یهودا هشدار داد. اما آنها گوش ندادند. آنها مانند پدران‌شان سرسخت بودند و به خداوند، خدای خود، اعتماد نداشتند.

آنها فرامین او را رد کردند. آنها عهد را رد کردند. حالا، آیه ۱۶، کمی از آن صرف نظر می‌کنم.

آنها تمام فرامین خداوند، خدای خود را ترک کردند و برای خود دو بت به شکل گوساله، و الهه اشهره، ساختند و در برابر تمام ستارگان سر تعظیم فرود آوردند. آنها بعل را پرستش کردند. پسران و دختران خود را در آتش قربانی کردند.

آنها فالگیری و جادوگری می کردند و خود را در نظر خداوند به شرارت می فروختند و او را به خشم می آوردند. بنابراین، خداوند بسیار خشمگین شد و آنها را از حضور خود دور کرد. حالا، می دانم، با گوش دادن به آن تلاوت، شما فقط می گویند، خب، این کمی کسل کننده است زیرا شما این چیزها را حدود سه بار تکرار کردید.

کتاب مقدس این را با تأکید بیان می کند تا ببینیم که این امر چقدر در نظر خدا نفرت انگیز است. آنها به هر نوع بت پرستی که می توانستند دست بزنند، دست زدند. آیا این نوعی تکرار از کتاب داوران نیست، وقتی دیدیم که آنها عمیق تر و عمیق تر در گناه فرو می روند؟

و البته، لحظه ای فکر نکنید که این یک موقعیت نا آشنا برای ماست. انواع و اقسام راهها وجود دارد که می توانیم زمینه های خودمان را ببینیم، خودمان را عمیق تر و عمیق تر و عمیق تر در کارهایی که ملت های اطرافمان انجام می دادند، فرو ببریم و ما هم به همین سمت سقوط کنیم. تراژدی چیست؟ جنبه تراژیک این موضوع برای تاریخ اسرائیل چیزی است که در ادامه می آید.

پادشاه آشور سیاستی دارد. سیاست جالبی است. قرار است امپراتوری پارس بعداً آن را لغو کند.

اما به هر حال، آشوری ها، برای اینکه هرگونه حس هویتی را از بین ببرند، مردم را از سرزمینشان بیرون راندند و این همان چیزی است که پیکان های کوچک من در آنجا به آن اشاره دارند. نهادهای ملی هویت خود را در رابطه شان با سرزمین می یابند.

ما حتی امروز این را هم نمی فهمیم، چون ما یک فرهنگ بسیار پویا هستیم. همه دائماً در حال حرکت به همه جا هستند. اما اگر به نقاط دیگر جهان بروید که مردم واقعاً به سرزمین خود و میراث فرهنگی شان که با سرزمینشان گره خورده است، وابسته هستند، شاید کمی بهتر آن را درک کنیم.

این در آن زمان هم صادق بود. بنابراین، با ظهور آشوری ها، آنها فکر می کنند که ما می توانیم با بیرون راندن آنها از سرزمینشان، بردنشان، اسکان مجددشان در جایی دیگر و سپس با جابجایی آنها در پادشاهی اسرائیل هویت این مردم را تا حد زیادی از بین ببریم. بنابراین، این یک حرکت جمعیتی کامل است که هویت و حس ملی آنها را از بین می برد.

نکته ی دیگری که در این موضوع مطرح می شود، و با خواندن بقیه ی فصل ۱۷ کاملاً روشن می شود، این است که نه تنها زمین و هویت اهمیت زیادی داشتند، بلکه خدایان آن مردم نیز به عنوان خدایانی محلی تلقی می شدند. به عبارت دیگر، بخشی از هویت آنها در یک مکان مشخص، در یک سرزمین مشخص. این پیش زمینه ای است برای آنچه که در نیمه ی دوم فصل ۱۷ به آن می پردازیم.

چرا آنها کاهنان یهوه را وارد می کنند؟ خب، بگذارید برای شما بخوانم. پادشاه آشور، آیه ۲۴، همه این مردم را به دلایلی که سعی کردم برای شما بیان کنم، آورده و اسکان داده بود. آیه ۲۵، وقتی آنها برای اولین بار در آنجا زندگی می کردند، خداوند را نمی پرستیدند.

بنابراین، او شیرها را به میان آنها فرستاد و آنها برخی از مردم را کشتند. وقتی این موضوع به پادشاه آشور گزارش می‌شود، او چه می‌گوید؟ خب، به این دلیل است که آنها نمی‌دانند چگونه خدایی را که متعلق به آن کشور است پرستش کنند. بیایید چند کاهن را برگردانیم و به آنها آموزش دهیم.

بنابراین، او این حس را دارد که خدایی که با اسرائیل شناخته می‌شد، به صورت محلی نیز در آنجا حضور داشت، و تنها کاری که آنها باید انجام می‌دادند این بود که چند کاهن را برگردانند، به آنها آموزش دهند که آن خدای خاص چگونه می‌خواهد در آن منطقه خاص کارها را انجام دهد، و همه چیز به خوبی و خوشی پیش خواهد رفت. مشکل چیست؟ در واقع دو مشکل وجود دارد. آنها کاهنان را برای آموزش در مورد یهوه می‌فرستند، اما، می‌دانید، بخشی از این آموزش احتمالاً پرستش منحرفی بود که به هر حال در پادشاهی شمالی در جریان بود، که اگر درست به خاطر داشته باشید، کاملاً درست نبود.

گوساله‌های طلایی خدایانی هستند که شما را از مصر بیرون آوردند. زمان جشنواره اشتباه بود، کاهنان در خیمه عبادت وظیفه‌ای نداشتند. بنابراین، در آن داستان یهوه، یک پیچیدگی واقعی وجود دارد.

اما چه اتفاق دیگری در حال رخ دادن است؟ خب، آیه ۳۲ می‌گوید: «آنها خداوند را می‌پرستیدند، اما انواع و اقسام افراد خود را نیز منصوب می‌کردند تا برایشان به عنوان کاهن مراسم مذهبی انجام دهند. آنها خداوند را می‌پرستیدند، اما خدایان خود را نیز مطابق با آداب و رسوم ملت‌هایی که از آنها آورده شده بودند، خدمت می‌کردند.» بنابراین، اینجا واقعاً اوضاع آشفته است.

و اصطلاح بی‌نظیر برای آن، اوه، منظورم این نبود. بفرمایید. تلفیق‌گرایی.

کلمه کوچکی که شاید بخواهید تعریفش را بدانید، و با همین مقدار بحث را تمام می‌کنیم. به معنای ترکیب باورها و اعمال مذهبی است. این تعریف بسیار ساده‌ای است، اما برای هدف ما کافی است.

ترکیبی از باورها و اعمال مذهبی و فلسفی متنوع. بنابراین، در پادشاهی شمالی، شما با این مواجه هستید: کلمه درست چیست؟ به نظر من، به رسمیت شناختن، احتمالاً پرستش یهوه، اما همچنین انجام مداوم همه این چیزهای دیگر. این زمینه را برای چیزی فراهم می‌کند که در عهد جدید ظاهر می‌شود، که همان مسئله سامری است.

شاید وقتی عهد جدید را خواندید، تمام پیشینه سامری‌ها را مرور کردید. دوم پادشاهان ۱۷ جایی است که همه چیز به نوعی شروع می‌شود. حالا، چه راه جالبی برای پایان دادن به جلسه‌مان

عید پاک خوبی داشته باشید. آیا می‌دانستید که عید پاک نمونه‌ای از تلفیق عقاید نیز هست؟ گذاشتن این یادداشت خیلی خوب نیست. تخم‌مرغ‌های عید پاک و همه این‌ها و خرگوش عید پاک را نادیده بگیرید.

به قیامت فکر کنید.